اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**چون بحث در بیع فضولی بود و ادله‌ی بطلان بیع فضولی را متعرض شدیم دیگر برای اینکه انسجام بحث بشود یک مقداری از اول آن ادله‌ی بطلان به اصطلاح می‌خوانیم که بحث به اصطلاح ارتباط پیدا بکند . مرحوم شیخ انصاری بعد از اینکه مبحث ادله‌ی صحت را آوردند و به روایات متعددی در این جهت تمسک کردند و قاعده ، بله بعد از صفحه‌ی 364 واحتج للبطلان بالأدلة الأربعة عده‌ای از مشایخ بزرگ چه در اهل سنت چه در میان شیعه من جمله استاد خود مرحوم شیخ انصاری مرحوم نراقی هم قائل به بطلان به عقد فضولی بودند در همین کتاب مستند الشیعة از کسانی که قائلند استاد خود ایشان استاد خود شیخ انصاری قائل به بطلان عقد فضولی هستند .**

**البته عرض کردم کرارا مرارا عمده‌ای که در ذهن آقایان بوده لا تبع ما لیس عندک است عمده‌اش آن است حالا به بقیه هم تمسک شده لکن عمده‌ی اساس مطلب لا تبع ما لیس عندک است که حضرت فرمودند .**

**ایشان بالادلة الأربعة أما الكتاب فقوله تعالى لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل إلا أن تكون تجارةً عن تراض ، این بحثی که در اینجا کردند خوب مفصل است که آیا این استثناء متصل است یا منقطع است گفتند استثناء منقطع است و استثناء منقطع هم دلالت بر حصر نمی‌کند، ایشان دارد دل ایشان به دو راه وارد شده یکی به مفهوم حصر بنا بر اینکه انقطاع و اتصال ربطی به حصر نداشته باشد یکی هم در سیاق تحدید ، این یعنی اگر مفهوم حصر را نگرفتیم می‌توانیم به اصطلاح مفهوم وصف بگیریم تجارةً عن تراض و توضیح نداده حالا که چطور حالا من در خلال بحث توضیحش را حالا سابقا هم عرض کردیم تکرارش نمی‌خواهیم بکنیم .**

**یک اصطلاحی است که آقایان مفهوم وصف را قائل نیستند قائلا مفهوم شرط را غالبا قائلند مفهوم وصف را قائل نیستند و ما توضیحاتش را عرض کردیم آقای خوئی یک نحوی مفهوم وصف را به یک نحوی قبول می‌کند به یک نحوی نه دل علی ارتفاع سنخ حکم شخص حکم این را یک جوری قبول می‌کند .**

**به هر حال حق این است که مفهوم وصف ثابت نیست مفهوم شرط هم ثابت است و عرض کردیم حالا آقایان بحث‌هایی کردند که چطوری می‌شود نمی‌دانم کذا می‌شود حصر چیز باشد ملازمه باشد ملازمه مثلا کذا باشد آنهایی که در کتاب کفایه آمده چهار تا شرط سه تا شرط برای اخذ مفهوم ، ما عرض کردیم اعتبار در باب به اصطلاح ...**

**اولاً در مفهوم شرط که اولا در حرف إن که دلالت بر مفهوم بکند عرض کردیم پنج مبنا مطرح است آن که الان بیشتر کتب اصولی ما متعرض می‌شوند بحث را به ملازمه انداختند از باب ملازمه اما آن که انسان در کلمات اصولیین قدیم بیشتر می‌بیند مخصوصا اهل سنت بحث لفظی است بحث ملازمه نیست بحث ملازمه عقلی نیست .**

**یعنی اصولا إن در لغت عرب برای دو معنا وصف شده هم ثبوت عند الثبوت هم انتفاع عند الانتفاع ، اگر در زبان فارسی دو معنا دارد اگر زید آمد اکرامش بکند این معنایش این است که اگر آمد اکرام اگر نیامد اکرام نکن ، نه شخص حکم الان آن شخص حکم با انتفاء موضوع شخص حکم هم منتفی است ، الان دیگر به نظرم وارد این بحث نشویم چون می‌ترسم باز خیلی از بحث خارج بشویم تا از بحث لفظی بگیرید تا عقلی بگیرید تا اصل عملی چون بعضی‌ها مفهوم را با اصل عملی ثابت کردند خوب دقت کنید ، چون اینها نیامده در کتاب‌های متعارف ما که الان در حوزه‌ها خوانده می‌شود الان نیامده من بعضی وقت‌ها بعضی مطالب را می‌گویم چون نیامده آقایان می‌خواهند مراجعه کنند جای دیگر آمده مراد ما از اصل عملی این است که اگر زید نیامد اکرامش بکنیم یا نه اگر شک کردیم اصالة البرائة جاری بشود. همان نتیجه‌اش مفهوم است عدم الاکرام عند عدم المجیء لکن معلوم شد با اصالة البرائة .**

**چون این قول هم داریم که تمسک به اصل عملی شد در باب مفهوم تمسک شده به اصل عدمی به اصالت به اصول عدمیه به اصطلاح به اصول عملیه تمسک شده .**

**به هر حال فقط این را دارند که اگر در مقام تحدید باشد تحدید با حاء یعنی بیان ناظر به هر دو به حدود مطلب باشد در این جور جاها مفهوم دارد وصف مفهوم دارد و عرض کردیم انصافا این مطلب ، مطلب درستی است و اصولا متون قانونی این طورند یعنی متون قانونی اگر یک لفظی را به کار می‌برند دقت دارند در الفاظ .**

**نمی‌دانم برای شما عرض کردم الان در بعضی از معاهدات بین المللی که من نگاه می‌کنم کنوانسیون‌ها حتی روی یک لفظش چند جور نوشتند تا یک لفظ خاصی را انتخاب کردند خیلی که این مثلا دارای این شمول باشد دارای این خصوصیت باشد و گاهی هم حتی در بعضی از معاهدات که اخیرا همین برجام هم شد یک لفظش محل اشکال شد که این ترجمه‌ی به فارسی شده این مثلا بد جوری ترجمه شده است . یعنی انصافا در سیاق تحدید در قوانین الان متعارف این است در قراردادها در آن جا هایی که دقت خیلی زیادی به کار می‌برند که الفاظ کاملا کاملا دقیق انتخاب می‌شود ، خیلی دقیق و با دقت انتخاب می‌شود انصافا در آن جا مفهوم را می‌شود اثبات کرد .**

**لذا ایشان یا مفهوم حصر گرفته مشکل مفهوم حصر چون استثناء را منقطع گرفتند سیاق تحدید مفهوم وصف است که تجارت عن تراض باشد و تراضی را ایشان سیاق تحدید را خیلی توضیح نداده به این معنا که این طور معلوم می‌شود تجارت در وقتی که واقع می‌شود تراضی باشد خوب دقت کنید ، چون خود ایشان دارد علی أنّ غير التجارة غير تراض وتجارة لا عن تراض غير مبيح توضیح نداده توضیح کافی نداده من این توضیحش را عرض بکنم .**

**عرض کردیم در زبان عرب یک خصلتی دارد که خیلی خصوصیات را با هیآت بیان می‌کند پسوند و پیشوند مثل زبان فارسی و انگلیسی نیست ما هیآت بیان می‌کنیم ، آن وقت این این طوری است مثلا من باب مثال اعرض ، اعرض را در یک جایی می‌گیرند که یک کسی از یک چیزی رو کرد ، یعارض را در جایی دیگری می‌گیرند باب مفاعله ، یتعارض را باب دیگری می‌گیرند باب تعارض .**

**مثلا أعان یعنی کمک کرد ، اصطلاحا اعان همان مقدمه است فعل مقدمه ، اصطلاح فرق دارد بین بحث مقدمه با بحث اعانه‌ی بر اثم اعانه‌ی بر خیرات بر بر و تقوی فرقش این است که مقدمه‌ای که بحثی که آقایان می‌کردند در مقدمه فعل خود انسان است مراد از مقدمه‌ی واجب و مقدمه‌ی حرام در اعانه مراد فعل غیر است .**

**اگر شما مقدمات فعل خودتان را ایجاد کردید این بحث مقدمه است و این چقدر اصولیین ما دقت داشتند بحث مقدمه‌ی حرام را در اصول آوردند بحث اعانه‌ی بر اثم را در قواعد فقهیه آوردند نه در مسائل فقهی و نه در مسائل اصولی . چون یک برزخی ما بین مسائل فقهی و اصولی درست کردند اسمش را قواعد فقهیه گذاشتند که اهل سنت غالبا به آن اشباح و نظائر می‌گویند این اعانه‌ی بر اثم این هم جزو به قول امروزی‌ها مشق شب ، این یکی را جزو با اینکه به حسب ظاهر اعانه‌ی بر اثم با مقدمه‌ی بر حرام یکی است غایت ما هناک مقدمه‌ی حرام شما سوار ماشین بشوید بروید یک جا مثلا نستجیر بالله ارتکاب حرام بکنید اعانه‌ی بر اثم ماشین برای کسی تهیه بکنید برود حرام انجام بدهد فرقش این است دیگر اگر مقدمه‌ی فعل خودتان بود مقدمه‌ی حرام است اگر برای فعل حرام از دیگری بود اعانه‌ی بر اثم است.**

**آن وقت اعانه یک اسم است یک معنی است أعان على كذا ، یکی هم عاونه علی کذا یکی هم تعاون این جا باب تفاعل آورده عرض کردیم اگر ما قبول بکنیم که باب مفاعله و باب تفاعل هر دو به معنای صدور فعل عن طرفین چون خودش هم بحث دارد در بحث لا ضرر متعرض شدیم دیگر صحبت‌های طولانی‌اش را اینجا نمی‌خواهیم بکنیم ، اگر قبول کردیم که این دو تا با هم دیگر فرق دارد فرق اساسی‌اش را هم به این بگذاریم اگر فعل طرفینی است اما از یکی صادر می‌شود دیگری جواب می‌دهد باز از یکی این را باب مفاعله می‌گویند ضارب زید عمروا یعنی مثلا زید اول زد بعد عمرو جواب دارد بعد عمرو بعد زید زد این را باب مفاعله .**

**اما اگر شما بخواهید این حالتی که این مثلا می‌زند در صورت او آن می‌زند در شکم این هر دو با همدیگر مشغول زدن هستند اینجا را تضارب می‌گویند که ما به آن می‌گوییم زد و خورد ، زد و خورد یعنی و لذا خوب دقت کنید این جا دارد عن تراض چون این جا نکته‌ی لطیف را اینجا نگفته ، تجارةً عن تراض .**

**آن وقت عن در لغت عرب به معنای مجاوزه است ما در زبان فارسی مع الاسف عن و من را یک جور معنا می‌کنیم می‌گوییم از ما در زبان فارسی لکن در زبان عربی این نیست سر این که نگفتند علی بن ابراهیم من ابیه گفتند عن ابیه آن نکته‌اش همین است چون در باب مجاوزه در باب عن عنه اعتبار هست مجاوزه یعنی یک شیئی را در نظر می‌گیرند یک شیئ دیگری از روی آن صادر این را نگاه می‌کنند اما در من منشائیت را حساب می‌کنند نشویت می‌گویند اصل من برای نشویت است ابتدا و اینها معانی بعدی هستند 15 تا معنا در مغنی برای من گفته است آنها معانی بعدی هستند اصلش ، یعنی یک دفعه نگاه می‌کند منشاء حرکت کوفه بوده صرت من الکوفة ، یک دفعه تجاوز کرد یعنی مثلا از کوفه ، کوفه را پشت سرش گذاشت .**

**و لذا عرض کردیم معروف بین علمای اهل سنت ، علمای شیعه خیلی بحث نکردند اما واقعش بوده خیلی بحث نکردند ، علمای اهل سنت عن عنه را مساوق با اتصال می‌دانند ، شاید 96% علمای اهل سنت در بحث درایة الحدیث عن عنه را مساوق با اتصال می‌دانند یعنی علی بن ابراهیم عن ابیه یعنی از پدرش شنیده است . عده‌ایشان گفتند نه عن عنه اعم است من از پدرم ولو از خود او نشنیدم از کسی دیگری شنیده باشم عن عنه را اعم می‌دانند .**

**در میان شیعه یکی از مشکلات همین بوده یکی از مشکلات در میان شیعه این بوده و لذا این را ما شرح مفصلی دادیم که این چیزی که مرحوم احمد اشعری گفته سهل بن زیاد دروغ گفته دروغ نگفته سهل بن زیاد اشتباه کرده احمد اشعری ، انصافا سهل بن زیاد دروغگو نبوده نه دروغ فنی است دروغ فنی مثلا سهل بن زیاد عن الوشاء ، احمد اشعری می‌گفته این از وشاء نشنیده این کتاب وشاء را از بازار خریده نقل می‌کند ، خوب سهل عقیده‌اش این بوده که اگر من از کتاب نقل می‌کنم می‌توانم بگویم عن الوشاء فرق نمی‌کند .**

**این بحث فکر است یعنی بحث مبنا است نه بحث دروغ است این یک مبنا است یک مبنا این است که عن عنه اعم از اتصال است این را ما نداریم دقت می‌کنید در کتب قدیم ما نداریم اما واقعش را داریم ، واقعش را داریم . اما از میان اهل سنت از همان قدیم که بحث‌های درایة الحدیث که تقریبا شروع شد این بحث را دارند آن وقت من نگاه کردم در اقوالشان شاید 96% اقوال اهل سنت عن عنه را مساوی با اتصال می‌دانند .**

**یکی از حضار : ظاهرش هم همین است ؟**

**آیت الله مددی : ها من نگفتند دقت کنید عن یعنی یعنی این کلام از او صادر شده است .**

**ولذا عرض کردم من بعضی از معاصرین اهل سنت دیدم نوشتند من در قدمایشان ندیدم دیگر حالا نمی‌دانم این معاصر از خودش در آورده یا واقعا بعضی‌هایشان دارند مثلا الان رسم است مثلا می‌گوید ویدل علیه جملة من الاخبار الان ما داریم یک : ما فی الکافی ما عن الکافی این ها آمدند گفتند این دو تا را با هم فرق بگذارید الان ما فرق نمی‌گذاریم می‌گوییم ما فی الکافی یا ما عن الکافی می‌گوید اگر با سند به کافی دارید بگو ما عن الکافی اگر سند نداری از این کتاب کافی که در بازار موجود است بگو ما فی الکافی ، اگر سند نداری بگو ما فی الکافی .**

**حرف قشنگی است انصافا حقا یقال حرف قشنگی است اما آیا مقید ، اما اصحاب ما معلوم نیست مقید به این اصطلاح باشند حرف، حرف خوبی است . یعنی این دقت‌هایی که محدثین اهل سنت ، عرض کردم همیشه به شما از قرن‌های سوم به بعد انصافا اهل سنت خیلی روی حدیث کار کردند خیلی زحمت عجیب و غریبی کشیدند اما وضع حدیث اولشان خراب است آن سه چهار طبقه‌ی اول وضعش خراب است طبقات پنجم و ششم یعنی ششم و هفتم خوب است اما طبقات اولشان خیلی وضعش خراب است و الا بقیه‌اش خیلی زحمت کشیدند آن وقت این دقت‌هایی بوده که اینها کردند علی بن ابراهیم عن ابیه یعنی از او شنیده اما اینها بعضی‌ها مبنایشان این بوده که نه حالا نشنیده کتابش را دیده باشد ، حالا دیگر شرح این مبنا و شرح این مطلب احتیاج به یک توضیحاتی دارد که الان جایش این جا نیست.**

**علی ای حال اگر این باشد خوب دقت کنید تجارةً عن تراض ببینید اولا عن آورده یکی هم باب تفاعل آورده است ، یعنی ظاهرش این است که این رضا همزمان است دقت می‌کنید ؟ اگر این فرق را ما قبول کردیم تعاون غیر از اعانه است غیر از معاونه است ، تعارض غیر از یعارض است باب التعارض و لذا ما عرض کردیم ما باب تعارض را قبول نکردیم تعارض ادله ، تعارض روایات را قبول نکردیم ، چون عرض کردیم تعارض فرع حجیت هر دو خبر است ، ما چون حجیت خبر را قبول نکردیم .**

**کسانی که حجیت خبر را قبول ندارند صحیح نیست بگویند تعارض الروایات ، اختلاف الاخبار اختلاف اشکال ندارد تعارض نمی‌شود گفت، تعارض به این معناست که هر کدام در عرض دیگری است و عرض کردیم این کلمه‌ی تعارض در هیچ یک از احادیث علاجیه‌ی ما نیامده است ها اشتباه نشود احتمالا احتمال می‌دهم در قرن سوم در اصطلاحات اصولی آمده باشد چهارم اهل سنت اصلا ما کلمه‌ی تعارض نداریم . فقط یک حدیث واحد داریم که مرفوعه‌ی زراره است درش ، این که علامت جعلش یکی از علامات جعلش هم همین است ضعیف است فوق العاده ، عده‌ای از علما دیدم چهل صفحه شاید پنجاه صفحه در نسبت به مرفوعه‌ی زراره و مقبوله‌ی عمر بن حنظله بحث کردند آن بحث همه‌اش باطل است چون مرفوعه‌ی زراره کلا باطل است اساس ندارد کتاب عوالی اللآلی اساس ندارد، علی ای حال آن بحث‌ها بی اساس است کلا بی اساس است .**

**مرفوعه‌ی زراره درش تعارض دارد فقط مرفوعه‌ی زراره ، در هیچ یک از روایات علاجیه ما کلمه‌ی تعارض نداریم و عرض کردیم تعارض اصلش از عرض الطریق است این آقایان چرا تضاد نگفتند ، این به این معنا بوده شما راه را ببینید افراد سوار اسب بودند الاغ بودند می‌رفتند اگر اسب را به عرض راه می‌گذاشت راه بسته می‌شد ، عرض الطریق یعنی در میانه‌ی راه به عرض گذاشت به عرض راه گذاشت آن وقت اگر یک خبری را قبول می‌کرد یک خبری با او معارض بود می‌گفت عارَضه یا عارِضه یعنی این خبر آمده جلوی خبر من را می‌خواهد بگیرد اگر هر دو راه‌ها را بسته بودند آن وقت می‌گفتند تعارض روشن شد ؟ هم این اسبش را وسط راه گذاشته بود هم او گذاشته بود این هم بر فرض اگر اسبش را صاف می‌کرد باز او بسته بود او صاف می‌کرد این بسته بود سر تعارض این است و لذا گاهی می‌گفتند یعارضه اگر می‌گفتند یعارضه یعنی ما این حدیث را ما قبول کردیم این معارضش است این در مقابلش ایستاده است معلوم شد کلمه‌ی تعارض و الا تعارض به این معنا نیست آن تضاد و تناقض در منطق داریم ، اصلا تعارض و سر تعارض از این جاست و این سرش هم این است که هر دو خبر حجتند لذا تعارض گفتند اصلا سر باب تفاعلش این است این هم دقت کردید نکته را باب مفاعله نیاوردند چون هر دو خبر را حجت می‌دانستند و ما که هر دو خبر را حجت نمی‌دانیم حجت آن باشد که وثوق و اطمینان پیدا کنیم نمی‌شود وثوق و اطمینان به دو خبر پیدا کرد که ، لذا یک خبر را معارض می‌گیریم یا اختلاف الاخبار به این نتیجه هم نرسیدیم اختلاف الاخبار .**

**عرض کردیم نخستین تالیفاتی که شیعه در تعارض دارد زمان موسی بن جعفر و حضرت رضا (ع) است ، نخستین روایات ما در تعارض از خود اهل بیت زمان امام صادق (ع) است از امام باقر (ع) نداریم و نخستین تالیفات زمان موسی بن جعفر و حضرت رضا (ع) است یونس بن عبدالرحمن کتاب ایشان هم دو تا اسم برایش آوردند در فهرست شیخ و نجاشی یک جا علل الحدیث یک جا اختلاف الحدیث و هر دو درست است هم علل الحدیث اصلا تعارض الروایات نمی‌گفتند این بعدها آوردند در کتاب‌های ما تعارض روایات را بحث کردند بحث تعارض و لذا هم عرض کردیم ما قبول نکردیم تعارض را کلا قبول نکردیم اختلاف را قبول کردیم اما تعارض را قبول نکردیم این نکته‌ی فنی اش .**

**آن وقت ببینید تجارةً عن تراض ، تراضی یعنی دو طرف راضی باشند در باب فضولی رضایت مالک بعد می‌شود در حین نیست ، چون این شرح نداشت شیخ این شرح را من گفتم ، چون مرحوم شیخ این شرح را ندارد از باب تفاعل این شرح را نداده و لذا امروز هم تکرار کردیم درس را نمی‌دانم نکته روشن شد یعنی وجه تمسک به این آیه‌ی مبارکه این است که ظاهرش این است که تجارت صادر شده باشد در حالی که هر دو این دو تا رضا هست دو تا رضای مالک هست .**

**اما در باب فضولی رضا هست اما رضا بعد پیدا می‌شود رضای از یک طرف هست طرف دیگر بعد مالک اجازه می‌دهد ، ظاهر تراضی ، روشن شد ؟ ظاهر تراضی عن رضا اگر می‌گفت تجارةً عن رضاً منکم خوب قبول عن رضا ، اما ظاهرا تجارةً عن تراض که این تجارت ، آن وقت کلمه‌ی عن هم آورده من نیاورده یعنی این تجارت در وقتی که می‌خواهد حاصل بشود باید از رضایی که طرفین با هم دارند این رضایی که طرفین با هم دارند این رضا از آن جا پیدا بشود نه اینکه یک رضا الان پیدا بشود یک رضا بعد پیدا بشود این با باب تفاعل نمی‌سازد . اگر شیخ یا مرحوم نائینی یا آقای خوئی این مطلبی که من عرض می‌کنم بنده فقط عرض می‌کنم در کتاب دیگری هم نیست چون بحث گذشت سابقا به این تفصیل نگذشت گفتیم امروز اقلا یک توضیحی بدهیم این تجارةً عن تراض که به آن تمسک می‌کنند نکته‌ی فنی‌اش این است.**

**البته ایشان بعد می‌گوید و فیه أنّ دلالته على الحصر ممنوعة بعد ایشان می‌گوید حصر نمی‌کند چون لإنقطاع الإستثناء كما هو ظاهر اللفظ وصريح مكحي عن جماعة من المفسرين ، عرض کردیم کرارا مرارا مرحوم شیخ متاسفانه کتابخانه‌ی بسیار کوچکی داشته غالبا می‌گوید محکی ، محکی خودش در اختیارش نبوده است ، یکی کتابی چند تا رساله‌ی شیخ چاپ شده در این مرکز احیاء آثار شیخ نمی‌دانم رساله‌ی صومش است یا نکاحش است یادم رفته است، در آن جا دارد که من از کتب حدیث فقط استبصار را دارم کتب حدیث هم نزد ایشان نبوده فقط استبصار را دارم تصادفا استبصار ایشان موجود است استبصار ایشان نسخه‌ی نفیسی هم هست استبصاری که در اختیار ایشان بوده یکی از دوستان ما به من می‌گفتم نزد من است آن نسخه نزد من است، الان در قم هم موجود است نسخه‌ی استبصاری که نزد مرحوم شیخ بود. در مکاسب یادم نمی‌آید اما در آن کتاب یادم می‌آید که ایشان می‌گوید از کتب حدیث من فقط استبصار را دارم خیلی شیخ و لذا غالبا محکی است همه‌اش المحکی عن المفسرین .**

**ضرورة عدم كون التجارة فرداً من الباطل خارجاً من حكمه ، که این عرض کردم این هم یک بحثی دارد که خیلی ریشه دارد است و باز دیگر امروز هم خسته شدیم عرض کردم معروف است معروف بین علما این است که استثناء فرق با او در داخل مستثنی در مستثنی منه داخل هست لکن حکم شاملش نمی‌شود ، مثلا جاء القوم الا زید ، زید از قوم هست اما حکم که مجیء باشد شاملش نمی‌شود .**

**مرحوم نجم الائمه‌ی رضی در شرح کافیه البته ایشان انفراد دارد انصافا اهل حدیث و اهل ادب مطلب ایشان را قبول نکردند ایشان می‌گوید تناقض لازم می‌آید اگر گفت جاء القوم یعنی زید آمد بعد بگوید الا زید یعنی زید نیامد این تناقض است ندیدم از نحوی‌های دیگر من فعلا ندیدم اگر آقایان دیدند بحث دیگری است ایشان در شرح کافیه این مطلب را اشکال می‌کند .**

**و لذا ما یک احتمال دادیم چون کسی دیگر احتمال نداده من عرض می‌کنم مطالبی را عرض می‌کنم که کسی تا حالا نگفته احتمال دادیم بحث حکومتی را که مرحوم شیخ انصاری مطرح کردند این ریشه‌هایش به همین کلام رضی برگردد ، حکومت خروج موضوعی است لذا مرحوم رضی می‌گوید اینجا خروج حکمی نیست خروج موضوعی است اصلا ، دقت کردید ؟ ما در ادبا یادم نمی‌آید لذا شیخ هم همین طور می‌گوید بله ببینید فرداً من الباطل خارجاً حكمه ، موضوعا در موضوع داخل است فقط حکما خارج است .**

**مرحوم نجم الائمه‌ی رضی در آنجا دارد که جاء القوم الا زید موضوعا خارج است یعنی معنای آن عبارت این است القوم الا زید جائنی ایشان می‌گویند معنایش این است خیلی عجیب است می‌گوید و الا اگر بگویم در قوم داخل است تناقض لازم می‌آید خیلی حرف عجیبی است که ایشان می‌زند و من فکر نمی‌کنم مرحوم شیخ انصاری ظواهرش نشان نمی‌دهد کتاب رضی را دیده ، این حکومتی که بعدها از زمان شیخ خیلی معروف شد اگر دقت بکنید همینطور است خروج موضوعی است نه خروج حکمی . اول آمدند خروج حکمی را مطرح کردند اسمش را تخصیص گذاشتند اکرم العماء الا الفساق .**

**این را هم چون آقایان توضیح ندادند عرض کردیم این را هم اولین کسی که ما داریم تعبیر به تخصیص تا آنجایی که من می‌دانم شافعی در رساله‌اش است ، تعبیر به تخصیص می‌کند . لکن معلوم نیست این درست باشد و این بین شیعه خیلی جا نیافتاد در شیعه از اوایلی که بین شیعه خیلی خوب رایج شد زمان شیخ طوسی است ، یعنی کم کم در اصول تخصیص یک جمع عرفی حساب شد تخصیص را تناقض ندانستند که مرحوم نجم الائمه‌ی رضی می‌گوید .**

**این اصطلاح که الان ما می‌گوییم تخصیص یک جمع عرفی است جمع مقبول است تخصیص اصلا در تعارض نیست ، الان متعارف شده بین ما خیلی این ریشه‌اش برمی‌گردد به اوائل قرن دوم و اواخر قرن اول این را شافعی گفته و این سر این شد که مرحوم شیخ طوسی تعارض خیلی از روایات را با تخصیص برداشت در تهذیب و استبصار با تخصیصی که این گرفته بود چون تخصیص هم در آن زمان رایج شده بود مثل زمان ما ، الان اگر کسی بگوید تخصیص نیست خوب تعجب می‌کنیم مثل اینکه بگوید خبر واحد حجت نیست .**

**و لذا عرض کردم مرحوم نجم الائمه‌ی رضی که می‌گوید آقا این خروج موضوعی است خروج حکمی نیست ، ببینید شیخ هم این جا این کلام شیخ هم روی همین مبنای معروف تخصیص است که در تخصیص خروج حکمی است نه خروج موضوعی . نجم الائمه‌ی رضی می‌گوید در تخصیص خروج موضوعی است . یعنی اول زید را از قوم خارج می‌کنیم بعد نسبت مجیء می‌دهیم ، نه اول نسبت مجیء را به قوم می‌دهیم بعد زید را خارج می‌کنیم از این نسبت ، دقت کردید ؟ و ما توضیحات مفصل‌تری در این جهت در مطالب هم در حکومت و اینها داریم که حالا دیگر جایش این جا نیست فقط ...**

**و اما سياق التحدید دیگر این مطلبی که ایشان ، دیگر معلوم شد که ، اما این که این استثناء منقطع است یا متصل است این بین آقایان بحث است بالباطل را غالبا باء به معنای مقابله گرفتند و لذا گفتند مثلا آدم یک سوسکی را بفروشد به ده هزار تومان یعنی پولی بدهد مقابل چیزی که باطل است ارزش ندارد بی ارزش است . مرحوم آقای خوئی و عده‌ای از آقایان دیگر به معنای سببیت گرفتند و لذا حصر هم نشده یعنی انقطاع نشده است .**

**در مغنی در بحث الا اگر یادتان باشد یک تنبیهی دارد که قال بعضهم که این آیه‌ی مبارکه هست که الا تنصروه فقد نصره الله می‌گوید من هنوز نفهمیدم این الا تنصروه الا استثنای منقطع است یا متصل است . خدا رحمت کند مرحوم آقای ادیب که درس ایشان می‌رفتیم می‌فرمود باید به این آقا گفت این استثناء منقطع از علم است یا متصل به جهل این اصلا الا استثناء نیست این ان لا بوده است ان لا تنصروه ، خدا رحمت کند آقای ادیب می‌فرمود که این ، البته مغنی توضیح می‌دهد که این الا نیست اصلا که حالا تو بگویی متصل است یا منقطع این اصلا الا نیست الا تنصروه فقد نصره الله این در کتابتا الا می‌نویسند و الا ان لا تنصروه بوده ان لا تنصروه اگر شما نصرت نکنید نصره الله دقت کردید ؟ و آقای ادیب شوخ می‌کرد که این متصل به جهل است و منقطع از علم یک آقایی این طور گفته است رضوان الله علیه .**

**علی ای حال کیف ما کان ایشان مرحوم آقای خوئی باء را به معنای مقابله گرفتند سببیت به سببی مثل قمار مثل اسباب باطل مثل مثلا حض و نصیب این چیزهایی که باطل است مثل ربا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل را گرفتند.**

**بله واما سياق التحدید الموجب لثبوت القید مفهوم القيد مراد ایشان از قید در اینجا همان مفهوم وصف است ، فهو مع تسليمه اگر قبول بکنیم که این در مقام ، این البته تسلیمه بیشتر می‌خورد به حرف اخباری‌ها چون اخباری‌ها به حساب ظواهر کتاب را حجت نمی‌دانستند ، یعنی شاید مراد مرحوم شیخ این باشد .**

**ما عرض کردیم به ذهن خود بنده آمده حالا نمی‌دانیم بهترین نکته‌ای که می‌شود برای اخباری‌ها گفت که خود اخباری‌ها هم نگفتند این را ما اضافه کردیم شاید مراد اخباری‌ها این باشد که آیات کتابی از قبیل قانون اساسی‌اند ، قانون اساسی اخذ به اطلاق و تقییدش نمی‌شود کرد قانون مدنی را می‌شود اخذ به اطلاق کرد. شاید مرحوم شیخ نظرش این است که اینجا از قبیل قانون اساسی است نه از قبیل ماده‌ی قانونی که به آن بگوییم تمسک به تحدید بکنیم بگوییم در مقام بیان حد دقیقا است .**

**إذا لم يكن للقيد فائدةً أخرى بعد طول کشید ، بعد مع إحتمال ، یک احتمال دیگر هم مرحوم شیخ دارند که أن يكون عن تراض خبراً بعد خبر ، یعنی کانما این طور باشد ، إلا أن تكون تجارةً وإلا أن تكون عن تراض ، این طوری لکن عرض کردیم در محل خودش اگر این مطلب شیخ درست باشد ایشان باید ملتزم بشود که قطعا ملتزم نمی‌شود باید بگوید مطلق عقود رضائی صحیح است هر جا رضاء داشتیم ما درست است مطلق این عقود رضائی و من توضیح عرض کردیم ما الان متعارفمان این است که عقود شکلی را صحیح می‌دانیم عقود رضائی را صحیح نمی‌دانند آقایان که منشاء غرر هم هست توضیحاتش را کرارا عرض کردیم تا آخر .**

**ومن المعلوم أنّ السبب الموجود لحل الأكل في الفضولي إنما نشاء من التراضي مع أنّ الخطاب لا تأكلوا أموالكم لملاك لأموال والتجارة الفضولي إنما تسهيل تجارة المالك بعد الإجازة ، این‌ها درست است اما عرض کردم اشکال سر جهات دیگری است که من گفتم.**

**وقد حكي عن المجمع أنّ مذهب الإمامية والشافعية وغيرهم أنّ معنى التراضي بالتجارة إمضاء البيع بالتفرغ أو التخاير بعد العقد ولعله ما يناسب ما ذكرنا من كون الظرف ، نه این مناسب است با اینکه عقد فضولی را درست نمی‌دانند ایشان کم لطفی فرمودند . علی ای حال چون این مطالب شرح داده شد دیگر ...**

**آن چه که در این جا آقایان دارند مثل مرحوم نائینی ، مرحوم نائینی متنبه یک نکته‌ای شدند و آن اینکه در اینجا نگفته عقد عن تراضی باشد گفته تجارت عن تراضی باشد و تجارت مسبب است عقد سبب است ، یعنی آن که مهم است آن مسبب که تجارت باشد خرید و فروش آن روی تراضی باشد نه اینکه عقدی که لفظی است عقد عرض کردم یک اصطلاحی است در کتب اصول در کتب فقه اهل سنت و شیعه الان توجه به آن نشده اصلا لفظ عقد یعنی انشاء لفظی ، عقد یعنی انشاء لفظی .**

**اگر شما با فعل انشاء بکنید معاطات را عقد نمی‌گویند ، اصلا عقد یعنی انشاء لفظی یک اصطلاحی است این اصلا خودش اصطلاح است دقت کنید عقد یعنی انشاء لفظی . مرحوم نائینی می‌خواهد بگوید در اینجا نیامده که انشاء لفظی تراضی باشد در اینجا دارد تجارت، تجارت مسبب از این انشاء لفظی است آن عن تراضی باشد ، یعنی حصول ملکیت عن تراضی باشد و اینجا حصول ملکیت عن تراضی است ، دقت کردید ؟ مرحوم نائینی از این راه .**

**ما در محل خودمان ، وقت هم گذشت حالا اگر یک لحظه من فقط بگویم ، ما در محل خودش عرض کردیم اولا کلمه‌ی اکل احتمالا مطلق تصرف باشد در آیه‌ی مبارکه دارد ليس عليكم جناح أن تأكلوا من بيوتكم وبيوت آبائكم أو ما ملكتم مفاتحه ، خانه‌ای که کلیدش را به شما دادند اشکال ندارد ، حالا شما در خانه‌ای وارد شدید کلیدش را به شما دادند آنجا روی میز مثلا من باب مثال میوه بود می‌گویند اشکال ندارد می‌شود بخورید لا جناح علیکم أن تأكلوا ، ولکن سؤالی که الان در فقه مطرح است ، می‌شود آنجا نماز هم بخوانیم ؟ می‌گویند چون آن آیه‌ی مبارکه فقط اکل را اجازه داده تصرف را به نحو نماز را اجازه نداده است این در عروه در بحث مکان مغصوب آمده آنجا گفتند مراد از تاکلوا مطلق تصرف است اگر کلید داد نه اینکه میوه را بشود بخورید اما اگر پتو بود روی پتو ننشین ، این نیست معنای، اولا کلمه‌ی اکل این است .**

**ثانیا عرض کردیم در قرآن این را آقایان توجه نکردند من نمی‌دانم چرا توجه نکردند خیلی هم من حواسم جمع نیست نمی‌دانم چطور شده اینجا لا تاکلوا اموالکم یک لا تاکلوا اموالکم داریم یک لا تاکلوا اموالکم بینکم داریم اینجا بینکم درش دارد توجه نکردند ، در این آیه فقط بینکم دارد . این بینکم با اکل اموالکم مراد در معاملات یعنی در روابط اجتماعی در کارهای اجتماعی یعنی در معاملاتی که در جامعه چون در لغت عرب گاه گاهی یک مطلبی را به لفظ مفرد می‌آورند گاهی هم به لفظ جمع یعنی دو تا لفظ می‌آورند که یک معنا دارد مثلا در روایت دارد یدا بید ، یداً بید یعنی نقداً می‌شود گفت نقداً این یداً بید یعنی نقداً . اکل مال بینکم این بینکم را دقت نکردند .**

**و لذا بالباطل باید بشود بالاسبابی که باطل است به وسیله‌ی اسبابی که باطل است و اگر ما تجارت را چون عرض کردم من سه چهار معنا برای تجارت در مجموع اصطلاحات ما وجود دارد تجارت را به عنوان به اصطلاح مراد ملکیتی که بر اثر قرارداد پیدا می‌شود یعنی شما با قرادادی که به اصطلاح بین خودتان انجام می‌دهید اموال را جابجا می‌کنید نمی‌شود تصرف کرد در این جابجایی‌ها صحیح نیست مگر قراردادی باشد که با تراضی باشد تجارت را کنایه از قرارداد بگیریم ، نه تجارت را خصوص بیع بگیریم و الا شما با اجاره هم می‌توانید استفاده بکنید ، تجارت را اینها به معنای بیع گرفتند .**

**عرض کردم کتاب المتاجر که در لمعه آمده به معنای بیع است خصوص بیع است خرید و فروش است اما تجارت همیشه خرید و فروش نیست ، اگر آیه‌ی مبارکه را اینجور معنای واضح آیه ناظر باشد به مبادلات مالی در جامعه نه خود اکل مال و مراد از اکل هم در اینجا نتیجه یعنی شما اگر می‌خواهید در روابط اجتماعی اموال همدیگر را جابجا بکنید باید یک سببی باشد که یعنی تجارتی باشد قراردادی باشد و این قرارداد با تراضی باشد نه اینکه تراضی به تنها کافی است که شیخ احتمال داده است ، تجارت هم به معنای خصوص بیع نگیریم .**

**و اصولا من عرض کردم من خود من ارتکازم این است نمی‌دانم حالا البته من گاهی می‌گویم که من ارتکازم شاید از بعضی از عرب‌ها هم قوی‌تر باشد از بس که مانوس هستم با لغت عرب و با ادبیات عرب من احساس می‌کنم این الا اصلا در اینجا استثناء نیست کلا به معنای مثل بل مثل لکن مثل استدراک است ، استثناء نیست ، اصلا حالت استثناء ندارد . لا تأکلوا أموالكم بينكم بالباطل لکن مثلا به صورت قراردادهایی باشد که مورد رضای طرفین است قرارداد ، تجارت را به معنای خصوص خرید و فروش نگیریم .**

**اگر این معنا شد این مشکلاتی را که مرحوم شیخ در اینجا سعی کردند مطرح کردند جواب بدهند خود به خود حل می‌شود و العلم عند الله چون خیلی جدید است مطالبش دیگر بعد تامل بفرمایید .**

**وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین**